مُصیبت نامه

سراینده:

علیرضا حسینی

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مُصیبت نامه | | | |
| **نویسنده:** | علیرضا حسینی | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب 1](#_Toc281871004)

[گفتگوی تبهکار با آقا 4](#_Toc281871005)

[جمکران 6](#_Toc281871006)

[عقل و خرد 7](#_Toc281871007)

[لعنت 8](#_Toc281871008)

[صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی!! 9](#_Toc281871009)

[شرک 9](#_Toc281871010)

[افعی مذهب 10](#_Toc281871011)

[ز اسلام به جز نام نماند 11](#_Toc281871012)

[خدایی که من می شناسم 11](#_Toc281871013)

[از دين جدا شويد 12](#_Toc281871014)

[قرآن تو پاره کردی 13](#_Toc281871015)

[کيهان جدا شو از دين 15](#_Toc281871016)

[شعر نو 16](#_Toc281871017)

[خدایا 17](#_Toc281871018)

[در اوهام 18](#_Toc281871019)

[اقيانوس توحيد 25](#_Toc281871020)

[غرق خرافات 28](#_Toc281871021)

[علی واقعی 29](#_Toc281871022)

[آمـدنـد و بـه مـا ز ديـن گفـتـنـد 29](#_Toc281871023)

[حُب بدون عمل 31](#_Toc281871024)

[حُب بدون معرفت 31](#_Toc281871025)

[زبان حال مداحان و وعاظ نادان 32](#_Toc281871026)

[از توهم تا حقيقت 32](#_Toc281871027)

[مذهب ما 35](#_Toc281871028)

[گفتگوي واعظ و عارف 37](#_Toc281871029)

[مُحبان عمر و علي 38](#_Toc281871030)

[شك كن 39](#_Toc281871031)

[روحاني شهر 39](#_Toc281871032)

[واعظ و مداح نادان 39](#_Toc281871033)

[اگر . . . 40](#_Toc281871034)

[بترس 40](#_Toc281871035)

[دين الله 41](#_Toc281871036)

[دارم درون سينه ز اندوه آهها 41](#_Toc281871037)

[اي كه با ياران پيغمبر بدي 42](#_Toc281871038)

[كار جاهل 42](#_Toc281871039)

[با جهالت برو تا جهنم 43](#_Toc281871040)

[آخوند 44](#_Toc281871041)

[تقلید و جهالت 45](#_Toc281871042)

[شد قيامت، امامت نيامد 46](#_Toc281871043)

[علي يا شيعه؟ 47](#_Toc281871044)

[منش متعصبين 48](#_Toc281871045)

[شرك و جهل 48](#_Toc281871046)

[جهالت 49](#_Toc281871047)

[خوارج مثل حیوانند 49](#_Toc281871048)

[خوارج 49](#_Toc281871049)

[و تمام است مرا با تو سخن 50](#_Toc281871050)

[روز جزا 51](#_Toc281871051)

[شكوه علي از مدعيان حب او 51](#_Toc281871052)

[خداحافظ 52](#_Toc281871053)

[جمهوري قُلابكي 52](#_Toc281871054)

[كشورم را .... 53](#_Toc281871055)

[سرود ملي انجمن پويندگان راه شرك 55](#_Toc281871056)

[رنگ سياه رنگ عشقه!! 56](#_Toc281871057)

[اسلام ناب آخوندي!! 57](#_Toc281871058)

[توحيد يا شرك؟ 58](#_Toc281871059)

گفتگوی تبهکار با آقا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تبهکاری به آقا گفت روزی سیاست را نقاب دین زدی تو کجا دین گفته با چین دوست باشید؟ فشار مصلحت یکبار باشد کجا دين گفته آزار و شکنجه؟ کجا دين گفته کهريزک بسازید؟ کجا دين گفته مکر و حيله بازی؟ کدامين دين، بترسد از مخالف دليلش فيلترينگ و جهل و سانسور حدیث و قصه شد بنیاد مذهب نگو مذهب، بگو جهل و خرافه نماد دين اگر ريش است و چفيه[[1]](#footnote-1) منافق پروری کردید اينجا تمام پيروان تو خوارج تبهکاری من با توبه پاک است دل تو سنگ شد آقا ز نیرنگ تو آقا نیستی ای بنده­ي جاه ستمگر بوده ام من بر تن خود چه شد بر ما که دائم می فرستیم همین ایران که سویش بود هر روز بر این شاهی که با دین شد سوارت به هر جا پانهی ترس است ووحشت چرا مردم چنین افسرده هستند؟ شده مغز تو پوک از حرف کیهان خدا کی گفته این اوباش، دینند؟ تو دشمن پروری آقا ندانی بترس ای خرمگس روزی به ناگاه دو صد لعنت بر آن شاهی که مرده به ذات حق قسم افکار آخوند سواری می دهی تا کی برادر؟ سرت را گرم کردند ای برادر ندو مانند خر دنبال آقا تو را فردا چه تلخ است ای برادر بپا خیزی اگر از خواب نوشين به شهد علم، پایان ده به تلخی ولایت، مظهر یک شرک ناب است چماق، اقتدارت آهنین نیست تو بستی عقد دائم با شياطين تو خود کوری به آیات الهی فروشی جو، ولی گندم نمایی اگر از جانب الله هستی ملامت نیست بر ملت، نباشد بله من مخملی، دشمن، برانداز سپاهت هار شد، روزی بگیرد نظام تو بساطش بر می افتد گمانم شانزده سال دگر وقت کشندت عاقبت چون سوی دوزخ نباشد جای تو بالای دوزخ کشیدی گند بر ارکان کشور عجب دارم که داری انتظار تو رسم مملکت داری بیاموز ببندی گر فلنگت را ببنديم خدا بخشد مرا شاید، تو را نه |  | که من بر خود ستم کردم، تو بر دین تو کاری کرده ای بسیار ننگین و یا روسیه کافرتر از چین؟ نه چندین بار و چندین سال وچندین کجا دين گفته فحاشی و توهين؟ برای مردم مظلوم مسکين؟ کدامين دين کدامين راه و آيين؟ چرا لالی بگو با ما، کدامين؟ چماق آهنين در زير آستين روایت، کرده دین را زشت و چرکین نگو دین بر چنین پوسیده آیین نماد کفر، لابد پوشش جين! برای اينکه دين شد راه تعيين تمام چهره ها بد زخم و آگين ولی شد هفت دریا از تو چرکین به گوش تو نصیحت مثل یاسین تو کوچکتر از این کوچکتر از این تو یک ملت فنا کردی به صد کین خراج و باج، سوی چین و ماچین خراج و باج، حالا گشته است اين دو صد لعنت بگو ای دوست، آمین تو گويي هست ايران، کشور مين به هر جا پا نهی، هستند غمگین؟ از این تحلیلهای پوچ و پشمین اگر دین این بود، رحمت به بی دین سپاهت احمقانی سر به پایین به هم کوبد تو را پرهای شاهین دو صد لعنت بر این آخوند بی دین نجس تر باشد از مدفوع و سرگین بیا بر روی زین، ای روی تو زین به دعوایی که باشد در فلسطین نرو،هُش، های، هو، هر، لاجرم هین!! تو ای خوابیده در اوهام شیرین گریزد دزد، پاورچین ز پرچین به نور علم تا یک صبح زرین بتی اطراف آن جمع شیاطین که پای ظلم، کوتاه است و چوبین نهادی نفت را هم شرط کابین تو دین را می کنی تفسیر و تبیین؟ بگویی زر، ولی داری ملامین جوازت کو؟ بده يکبار تضمين! علامت بر جبین این شیاطین به هم خورده دلم از این مضامین تو را پاچه به جای امر و تمکین ببین من کی زدم این نکته تخمین شما داريد تا هنگام تدفين بگيرد زخمهای کهنه تسکين که جايت هست در اعماق زيرين ز ری تا قشم، از قم تا ورامین اطاعت، جانفشانی، عشق، تحسین از آن روبه، ولادیمیر پوتین تمام کوچه ها را شمع و آذين که من بر خود ستم کردم، تو بر دین! |

جمکران

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون مرکزی برای فسادست جمکران چون یک بت بزرگ شده نصب روی چاهی است کنده اند در راه مستقیم درخاک قم به خواب کسی آمدوبه ظلم چیزنديده را زچه ديده‌است توی خواب شد زخم جسم چرکی مذهب زکفروشرک شرک است دین حاکم تاریخ ولاجرم چون این بت بزرگ درآنجا شدست نصب فکر بهائیت شده پیدا از این طریق گر مسجدالحرام شود خالی و خراب ازین هلال شیعه به اسلام رخنه هاست مانند قبر و گنبد و فریاد روضه ها صدها هزار زائر و هل من مزید او؟ خون شد دل حسين زآخوند وفکر او این وهم شد عمود خرافات شیعه ها آتشکده خراب شد و قبرها درست! زنها قدیم نذر معابد شدند و حال توحید ما خراب شده در هوای جهل |  | بازار دین کننده کساد است، جمکران  دین طغیان وبت پرستی عاداست،جمکران جمع کران رسیده وشاد است، جمکران شیطان به دست خویش نهاد است، جمکران طفل نزاده را ز چه زاد است، جمکران شاید علاج درد وضماد است، جمکران ضد خدا و پر ز عناد است، جمکران هُش دار، بدترین بلاد است، جمکران بدتر از این به دهر نزادست، جمکران آن روز شوم، خرم وشادست، جمکران هر چند یک شعار ونماد است، جمکران وزر و وبال روز معاد است، جمکران چون دوزخی سیاه، گشاد است، جمکران بدتر ز ظلم ابن زیاد است، جمکران این شرک را نمود ونماد است، جمکران چون مظهر نبود سواد است، جمکران چون مرکزی برای فساد است، جمکران بر بید شرک، وحشت باد است جمکران |

عقل و خرد

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| دیشب به سرم آتش عشقی زحق افتاد قرآن چو گشوديم، مفاتيح ور افتاد | |  | در حالت بيداری، بر تن عرق افتاد حق آمد و با آمدن او ورق افتاد | |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد | | |  |
| در آن ورق پاک، چنين بود نوشته هر چند علی جانم در ناف بهشته از چنگ توهم، دل خود را بکن آزاد آخوند تورا مثل خودش احمق وخر کرد دزدید تو را ايمان، پس گوش تو کر کرد | |  | در جنب خدا صحبت اغيار چه زشته آخوند به دوزخ بشود سرخ و برشته با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد با قصه و افسانه به تاريخ سفر کرد در کشور تو فتنه و اندوه و شر افتاد | |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد | | |  |
| کام و دهن از نام خدا یافت حلاوت با وحدت وتوحيد نکن جنگ وعداوت | |  | باغ و چمن از یاد خدا یافت طراوت چون ملت تو تجزیه گردیده و بر باد | |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد | | |  |
| حوران بهشتی را با شرک چه کار است؟ اعمال شما موجب بیزاری و عار است! | |  | خیل ملک ازجمع شیاطین به فرار است! شد بتکده ها از طرف شیعه چه آباد | |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد | | |  |
| من دوست تو هستم نه دشمن دينت تو فحش به من دادی از شدت کینت | |  | باشد که خدا باشد همواره قرینت این نکته زیبا را از من مبر از یاد | |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد | | |  |

لعنت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جنتی بر حماقتت لعنت گفته ای آیتی ز اللهم هفته وحدت نمایشی است منشاء فتنه ای و غصه و شر می کنی انقلاب مثل خر همت تو مضاعف و پوچ است دیده تو ندیده جز دشمن خنده هایت چه موذیانه شده بمب و موشک برای تو شوکت بچه های شما اگر دزدند عصمتی نیست در ولایت تو بی بصيرت بدون برنامه چشم تو پر ز مکر و بی شرمی |  | هاشمی بر سیاستت لعنت بر تو و شکل آیتت لعنت تفرقه، بر جماعتت لعنت رهبرا بر ولایتت لعنت هموطن بر حماقتت لعنت بر سراپای همتت لعنت بر تو و بر شماتت لعنت خامنه بر خباثتت لعنت بر سراپای شوکتت لعنت بر تو و اهل و عترتت لعنت هست اگر، پس به عصمتت لعنت بر سراپای حکمتت لعنت بر سراپای حیلتت لعنت |

صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی!!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدهزاران جمعه می‌آيد، نمی‌آيد کسی بعد قرآن و پیمبر حجتی دیگر نبود بی پدر شاید بزايد چرخ بازیگر ولی جز خدای پاک ستار العیوب بی بدیل اینهمه ظلم وتو دراوهام خود خوابیده‌ای کار مذهب نیست جز آلودگی و تفرقه قصه وافسانه وحرف وحدیث روضه ها چون عمل بافکرصالح هست تنها راه تو بشنود آخوند اگر این شعرهای آتشین مکتب آخوند با توجیه و مکر و سفسطه کاش می آمد که تا آخوندها رسوا شوند در خیالی خام اجداد تو مُردند ای عزیز |  | نور کی با خدعه می‌آید؟ نمی‌آید کسی چون تو را تغییر می باید، نمی آید کسی طفل بی مادر نمی زاید، نمی آید کسی کس تو را هرگز نمی‌پاید، نمی‌آید کسی ذره‌ای شک کن دلا، شاید نمی‌آید کسی دین ز روی عقل فرماید نمی آید کسی جهل روی جهل افزاید، نمی آید کسی این ندا از عرش می آید، نمی آید کسی خشمگین دندان خودساید، نمی‌آید کسی دین تو با قصه آلاید، نمی آید کسی مشت آنها وا شود شاید، نمی آید کسی صد هزاران جمعه می‌آید، نمی‌آید کسی |

شرک

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به غیر از حق توکل، شرک باشد فروریزد بنای شرک در ظلم مده نذر و مزن بر سینه و سر بنای شرک آمیز ولایت اگر شد ملت باهوش با نفت شریعت با ولایت بند آمد زیارتخوانی و گنبد پرستی امام غائب حاضر چو الله نخواندی قل هو الله و احد تو همین اندوه و زاری توی هیات برای مشرکین بت واسطه بود به غیر او مبند ای دوست امید مدران چشمهایت را چو کافر فتاده گند بر ارکان کشور در اینجا ساده بینی یک فریب است ضریح و گنبد و جار و هیاهو بر این ظلم سراپا مکر و نیرنگ نکن تقلید مثل گوسفندان |  | نباشد گر تعقل، شرک باشد که آغاز تزلزل، شرک باشد که این اعمال در کل شرک باشد اگر دیدی که شد شُل، شرک باشد فقیر آسمان جُل، شرک باشد برای اینکه این پُل، شرک باشد چنین اعمال در کل، شرک باشد بدان ای گیج مُنگُل، شرک باشد که ضد سوره قُل، شرک باشد همین مداح بلبل، شرک باشد به غیر حق توسل، شرک باشد به غیر او توسل، شرک باشد مزن بر من چنین زُل، شرک باشد ز تهران تا به آمُل، شرک باشد که آغاز تساهل، شرک باشد ورای هر تجمل، شرک باشد نشو ساکت تحمل، شرک باشد بیا بیرون ز آغُل، شرک باشد |

افعی مذهب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| افعی مذهب به‌روی گنج دین‌افتاده است از برای قصه هایی زشت و سرتا پا دروغ بیرق بدعت شده بر دستهای ما بلند دردل بی نور ما میل خرافات است وبس اقتصاد ما فلج از مشرکین بی خدا مثل خون زهرخرافات است در رگ‌ها روان ادعای فضل و دانشمندی و ایمان کند آب دانش شست خاک جهل‌ودیدم فاجعه |  | در میان مسلمین غوغا و کین افتاده است اختلافی پوچ اندر مسلمین افتاده است دین ز نادانی ما روی زمین افتاده است در سر بی مغز ما تنها همین افتاده است  تا گذار تاجران برخاک چین افتاده است گرچه‌جای مُهرها روی جبین افتاده است احمقی که روزی از ماء معین افتاده است افعی مذهب به‌روی گنج دین افتاده است |

ز اسلام به جز نام نماند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقتی که برای عشق فرجام نماند آزاده که در بند شکفتن می خواند بستند در خانه آزادی را دین را به سراپرده قدرت بردند هیهات در این قوم به جز دیو نبود سی سال گذشت ای خداوند چرا |  | ساقی که برفت، صحبت جام نماند چون خواند اگر چه رفت ناکام نماند انگار کسی برای اعدام نماند در مسلخ مصلحت که اسلام نماند افسوس ز اسلام به جز نام نماند یک روز قشنگ و خوب و آرام نماند؟ |

خدایی که من می شناسم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن خدایی که می شناسم من خالی از زحمت خرافات و دشمن متولیان مذهب دوست آن کسی که آزادست دور از هر خرافه و مسلک ضد آخوند و قصه و تاویل بابی از واسطه ندارد او از زبان بازی و تقلب دور عاشق اتحاد نوع بشر حامی پیشرفت و آزادی دین مطلوب او، محبت و عشق وا کُند هر چه غُل و زنجیر است چون نباشد به غیر از او الله غیر از این لا هر آنچه آری هست نه نماینده دارد و نه باب حجتی نیست غیر قرآنش هست در ملتی که آگاهست هست در ملتی که آزاد است هست در ملتی که خوشحال است هست در ملتی که با هم خوب با خرد دوست، از جهالت دور آنکه آزاد شد ز روی جهل نیست آزادی و اسارت بود وعده شخص غایب موهوم اين خدایی که می شناسی تو آن خدایی که می شناسم من |  | آن قدیمی ترین خدا باشد راه او از شما جدا باشد دشمن هر چه دین نما باشد از اسارت، رها رها باشد هر کجا هست او شفا باشد ساده و پاک و بی ریا باشد هر چه نزدیکتر به ما باشد روشن و خوب و با صفا باشد شاهد رنج عصر ما باشد دور از غصه و جفا باشد کار محبوب او، وفا باشد نه بلا مانع بلا باشد آستانش حریم لا باشد آری آری ، روا روا باشد بی سر خر جهان تو را باشد عقل تو نیز پیشوا باشد ملتی که درد آشنا باشد سمت آزادیش خدا باشد غصه هایش به زیر پا باشد متحد، پاک، باحیا باشد منِ او مُرده، فکر ما باشد نیست او زنده، او فنا باشد آنکه نادان و بی حیا باشد وعده ای پای درهوا باشد شرک و موهوم و ادعا باشد آن قدیمی ترین خدا باشد |

از دين جدا شويد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از دین جدا شوید چرک سیاست را رهبر، کجا تو دینی تو آفت زمینی کیهان[[2]](#footnote-2) جدا شو از دین از فتنه تو خونین از دین شدید خارج ایران برای دنیا طیف شکنجه گرها بی بار و بر شمایید |  | شرم از خدا کنید از دین جدا کنید تو در پناه چینی سرنیزه ای، همینی ای ننگ دین و آیین تهران سیاه و رنگین ای بدتر از خوارج شد بابی از حوائج ای کاروان خرها ای لایق تبرها |

قرآن تو پاره کردی

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| دین را خراب کردی اسلام، نردبان شد سگ رفت و گرگ آمد اسلام شد پیاده | |  | در پوشش سیاست تا قله ریاست این گله را حراست آنرا سواره کردی | |
|  | قرآن تو پاره کردی قرآن تو پاره کردی | | |  |
| شد پاره عکسی[[3]](#footnote-3) و ما آن کشته های جنگش کو آب و برق مفتی؟[[4]](#footnote-4) سوی عراق و لبنان | |  | فریاد بر کشیدیم انگار ما ندیدیم ما واقعا پلیدیم گویی اشاره کردی | |
|  | قرآن تو پاره کردی قرآن تو پاره کردی | | |  |
| افسوس چهره دین اندیشه های قرآن آن وعده های گنده در پستی و دنائت | |  | از فکر تو خراب است با کار تو سراب است نقشی بروی آب است ما را ستاره کردی | |
|  | قرآن تو پاره کردی قرآن تو پاره کردی | | |  |
| انداختی شکافی نقش هلال شیعه از این نفاق دینی ترس یهودیان را | |  | در سرزمین اسلام جنگ است و بمب و اعدام شد صهیونیست خوشکام تو خوب چاره کردی | |
|  | قرآن تو پاره کردی قرآن تو پاره کردی | | |  |
| رنج و فساد و تبعیض معتاد و دزدی و قتل نرخ تورم و فقر خود را علی نمودی | |  | ایران ما گرفته هر گوشه جا گرفته هرساله پا گرفته ظلمی دوباره کردی | |
|  | قرآن تو پاره کردی قرآن تو پاره کردی | | |  |

کيهان جدا شو از دين

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ای نطفه پر از کین ای لات بی سر و پا دوزخ برای تو کم صدها هزار لعنت | |  | ای ننگ دین و آیین با پنجه های خونین با مرگ و لعن و نفرین با صدهزار آمین | |
|  | کیهان جدا شو از دین ای ننگ دین و آیین | | |  |
| با شستشوی مغزی با قصه های دینی با سردبیر احمق روسیه حامی تو | |  | خوانندگان جاهل در یک قیاس باطل چون خر فتاده در گل حامی دیگرت چین | |
|  | کیهان جدا شو از دین ای ننگ دین و آیین | | |  |
| رهبر علی شد و او شیطان فریبتان داد چون می رسی به دوزخ برخیز از این توهم | |  | گویی شدست مالک! در یک قیاس مهلک ای دیو : کیف حالک؟ از خوابهای رنگین | |
|  | کیهان جدا شو از دین ای ننگ دین و آیین | | |  |
| بی شرمی و وقاحت هیزم کش جهنم تا کی دروغ و وعده بازیچه سیاست | |  | از حد گذشت آری مانند اسب گاری تا کی فریبکاری شد کار منبر و دین | |
|  | کیهان جدا شو از دین ای ننگ دین و آیین | | |  |

شعر نو

**(فاجعه نه دی ماه 1388)**

رفت آزادی به دار

مصلحت شکل چماق

دشنه تیز سیاست ذبح کرد

پیرو اسلام را

ریخت اشک و ناله ها تمساح کرد

گفت : وا اسلامها

زنده گردد گر حسین

تیغ تیز خویش را

می زند بر گردن کفتارها

این گروه احمق مداح ها

این عزاداران هیاتهای مرگ

بت پرستی ها و منبرها و مرقدهای شرک

این یزیدی ها به زیر نام عاشوراییان

ابن ملجمهای کیهان

شمرهای اطلاعات و بسیج

مردم نادان و گیج

می شود تاريخ ، تکرار و دوباره

می­شود مرتد، منافق، خارجی، عامل بیگانه، وهابی : حسین! يا مير حسين؟

در نه دی ماه تحت نام دین!

چون حکومت هست در دست ولی امر

پس خليفه حتما اوست!

نائب بر حق شخص غائب اوست!

ذوب شو در او و گرنه

ما تو را در کوره جهل و تعصب ذوب گردانیم

پس نمی آید حسین

همچنانی که نمی آید به ذات حق قسم

مهدی موهومتان

ای برادر تا نخواهی هیچ تغییری نیابد اتفاق

می شود چین بر سر نفت تو چاق

تا که فکر و ذهن تو لاغر شود

مصلحت شکل چماق

رفت آزادی به دار

خدایا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در رهت از من هزار بار سجود شور دانش به عشق پاک کشید رفت بی تو هزار سال به باد می­چکد نور در هوای غروب می­شود چون یکی به پایان رفت با تو از هیچکس ندارم باک بر من از تو هزار بار سلام |  | شادی من تو را چه خوب سرود در کویر دلم هزاران رود می وزد همچنان از آنجا دود چشمها در سکوت ناب غنود همه آنچه بود و نبود بی تو اما چه سود چه سود در رهت از من هزار بار سجود |

در اوهام

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به شوق اینکه با تو دوست باشم برای پول یا حفظ مقامم به نام تو کمک کردم به مردم به دنبال اساطیر و خرافات به روی منبر و پشت تریبون هر آنکس حرف تلخی زد به تندی هر آنجا موجب مطرح شدن بود اگر چه زشت و کوته فکر بودم گرفتم زهر از چشم مخالف ولی افسوس چون در بستر مرگ هدف تغییر فکر پوک من بود |  | خودم را وقف معبدها نمودم کمر را بارها دولا نمودم چه هیاتها که من بر پا نمودم بساط شرک را احیا نمودم هزاران خطبه غرا نمودم کشیدم نعره و حاشا نمودم خودم را توی آنجا جا نمودم خودم را جانب بالا نمودم برای خلق واویلا نمودم بفهمیدم که من بی جا نمودم ولی من خویشتن را وا نمودم |

**این هم یک ترانه به لهجه اصفهانی در پاسخ به یاوه‌های شاعری متخلص به قاضی و آخوندی موسوم به مهدی دانشمند[[5]](#footnote-5) البته به یاد داشته باشید نام اصلی ابوجهل نیز ابوالحکم بوده است:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مي گن[[6]](#footnote-6) يکي دوباره قاضي شده مردم ما هميشه قاضي ميشن[[7]](#footnote-7) قاضي وکيل مدافع حاجي شد آيه اومد که حاجيا فرشتن[[8]](#footnote-8) قاضي جونم حاجيا پوشالين[[9]](#footnote-9)  يک بُز گَر[[10]](#footnote-10) گله رو گر مي کوند امــام صـــادق گفته: اي خدا آدم لختي[[11]](#footnote-11) کسي رو خر نکرد دينو[[12]](#footnote-12) نکرد ملعبه[[13]](#footnote-13) سياست آدم عادي ادعا نداره باعث گمراهي ما نميشه[[14]](#footnote-14)  بدی اديسون رو نگين[[15]](#footnote-15) اينهمه روزی قيومت که خدا قاضيه آقاي قاضي کلاهتو باد برد تو فکر ارشادی خودت باش و بس هميشه هم تنها به قاضي نرو شوخي با آيه هاي قرآن نکون[[16]](#footnote-16) قاضي جونم مثل خوارج شدي شوما[[17]](#footnote-17) هميشه توي حاشيه اين آخوند تو روضه ها دادت مغز خر؟ پوک شده مغزت پاي منبر، جونم از وقتي که تو قائم دين شدي هيتلر و شمر مثل همن[[18]](#footnote-18) برادر فکری شوما هميشه جا مي زنه به فکر بدبختي حالا نشد هر کسی که درس نگيرد ز تاريخ به سيخی کينه توزی و اغتشاش همه يا دشمنن يا دوست، حرف بوش از روزيکه انرژيمون هسه شد[[19]](#footnote-19) شوما که اينقد بال بال می کونين اينهمه گُشنه[[20]](#footnote-20) توي کشور داريم با مسلمين عجب شدين متحد من چی می گم، شيعه با شيعه بده[[21]](#footnote-21) تو دلدون[[22]](#footnote-22) وقتی يه چيزی ديگس وقتی فرقی فلسطين با چچن، چی چيس؟[[23]](#footnote-23) يه نوع پدر سوختگيس[[24]](#footnote-24) تقيه بمب اتم می سازيم با تقيه از اين طرف عمرکشون می کنين برق نشد مفت و نشد آب جفت به دشمن و جنازه چون زنده اين مرده کشي کار شب و روزتون رنگ سيا براتون[[25]](#footnote-25) رنگ عشقه عشق شما اسخون[[26]](#footnote-26) و پلاکه هميشه دنبال رنگ سياهين فکر شوما منحصر قصه هاس[[27]](#footnote-27) اصولی دينی تو، حديثی دروغ اونچه فلان بن فلان گفت و دوخت بزرگترين مشکلتون بقيعه[[28]](#footnote-28) به جاي قرآن، تو مفاتيح بوخون[[29]](#footnote-29) کنار ابن ملجمي قاضي جون قبرا و مرقدا رو آباد کونين[[30]](#footnote-30) خونه خرابيم و به فکر قبريم بزرگترين مشکلشون بقيعن[[31]](#footnote-31) ملاک حق اشخاص نيستن داداش هر کسی که کتاب نخوند، خر می شه به فکری عقلش، مثی فکری شيکم کتاب بوخون اگر تو مردی پا من اِند[[32]](#footnote-32) خوارجن[[33]](#footnote-33) گروه کاوه[[34]](#footnote-34) تمومشون شبيه ابن ملجم از راه کربلا گرفتين قدسا؟ من چی می گم خزر ز چنگمون رفت سيصد و شص روز و چهل تا دهه به جاي کعبه دور مرقد نچرخ به جاي فکري شبي اولی قبر نتيجه کار شوما فساده منقل و ترياک و شراب و سراب هر کي مخالفت کوند[[35]](#footnote-35) غربيس حکومتو[[36]](#footnote-36) امر به معروف کونين دين شوما گريه و اشک و زاري فايده نداره با شوما نصيحت |  | قاضی که نه، زيادی راضي شده جاي خدا نيشسته[[37]](#footnote-37) راضي ميشن غرق خرافه بود ولي ناجي شد چون حاجين همه ناف بهشتن اکثرشون خوبن ولي خالين حاجي خر کُلي رو خر مي کوند عابد خر کمر شيکسته[[38]](#footnote-38) مرا با اسم دين گوش کسي کر نکرد نقشه کوجا[[39]](#footnote-39) کشيد برا رياست؟ رابطه اي که با خدا نداره نائب بر حق خدا نمي شه نمک حرومي نکونين[[40]](#footnote-40) اينهمه خودش مي گه از چه کسي راضيه سرگرم ديگرون شدي، دلت مرد سرک نکش[[41]](#footnote-41) اينهمه تو کار کس برو، ولي از خود راضي نرو شاعر درباري، بيگير استخون زدي تو حاشيه و خارج شدي مثل خوارجين، بي ريشه اين براي حرف حق شده گوشت کر؟ آخوندمي‌خاد[[42]](#footnote-42) خر بوموني[[43]](#footnote-43)، خر، جونم قاضي جونم، مزاحم دين شدي مثل تو و خوارج کله خر[[44]](#footnote-44) پرسه[[45]](#footnote-45) توي گذشته ها مي زنه رفت توي تاريخ و ديگه پا نشد عاقبت اونو[[46]](#footnote-46) می کِشندش به سيخ جای کتاب طناب می بندن[[47]](#footnote-47) به پاش[[48]](#footnote-48) يا خودين يا بيخودي، اينم روش[[49]](#footnote-49) تموم دنيا بِرو ما بسه شد[[50]](#footnote-50) زباله هاشرو کوجا چال می کونين پول نفتو توي عراق مي بريم سُنيای[[51]](#footnote-51) داخلی هم شدن ضد آخوند توی کشورمون گند زده عمل می افتين به فِس و فِس[[52]](#footnote-52) دينی سيا، سياستی دينيس[[53]](#footnote-53) اين عملی آدمای[[54]](#footnote-54) شقيه برادعی مونده[[55]](#footnote-55) تو اين رويه هفته وحدتو خزون می کنين خونی جوونا[[56]](#footnote-56) به زيمين[[57]](#footnote-57) ريخت مفت داداش گمون کنم[[58]](#footnote-58) که بازنده اين زنده کشي مرام و ايمونتون خاک بسر اونکه اينو نوشته به جاي آسمونا[[59]](#footnote-59) زير خاکه منتظر يه معجزه ز چاهين حرف و حديث و غم و افسانه هاس قصه و تاريخ، مثی[[60]](#footnote-60) کشک و دوغ دين تو را برد به يغما و سوخت کاراي شيعه[[61]](#footnote-61) چقده[[62]](#footnote-62) فجيعه جهل مرکبو بيگير، توش بومون چون مثي اون کله خري، مثل اون به داد ماها برسين[[63]](#footnote-63) مسلمين خدا چيه؟ تموم ماها گبريم تا بسازن[[64]](#footnote-64) يه بتکده سريعن علي گفته، مي فهميدي تو اي کاش برای حرفی حق، گوشش کر می شه ملت اگر بود، کوجا بود ستم تو زندگی اگر نبردی با من رييسشون خيلي شبيه گاوه تعصبا زياد و عقلاشون کم وقتش گذشته، نمي خورين قرصا دريايي آبی قشنگمون رفت فکر شوما سياهه، خيلي اهه توي صراط مستقيم بد نچرخ تو روز روشن نشو اينهمه گبر براي دنيا نکونين افاده خودکشي و طلاق و فقر و عذاب يا سنيس يا کافری حربيس[[65]](#footnote-65) سياسي ميشين و ميرين[[66]](#footnote-66) تو اوين به ظلم حاضر ديگه کار نداري دوا نداره ويروس حماقت |

اقيانوس توحيد

خانه ای داشتم از جنس بلور

ته یک جاده دور

روی یک صخره تیز

روبروی اقیانوس نور

خانه اما تاریک

یک شب سرد زمستانی

خواب می دیدم من

خواب یک کشتی سرخ

لنگرش عقربه های ساعت

بادبانش امید

ناخدایش بینش

دیده بانانش عقل

ملوانانش عشق

و سکاندارش کودکی دریادل!

و اسیرانش : حرص، تفرقه، کینه، خشم

در فرار از ساحل

صاف می رفت به سوی خورشید

سوی شهری از نور

شاید از جنس بلور

با صدائی ناگاه

من پریدم از خواب

نیمه شب کیست که می کوبد

در این خانه تنهایی را؟

می کَُند آشفته

خواب زیبای مرا؟

شاید این شیطان است

آمده تا که بدزدد از من

گوهر قیمتی دانش را

معنی ایمان را

شادی و جوشش را

گفتم اما نه

زیرا شیطان

بی صدا می آید

خانه ام با خداست

بی خدا می آید

بستر خواب رها کردم و افسوس کنان

بی خیال و آرام

بگشودم در را

کولی رمالی

فال بینی دیدم

خسته از خاطره ها

خواندن و رفتن ها

ایستادست و به من خیره شده

نه به لب لبخندی

نه به چشمش اشکی

دست من را بگرفت

گفت با لحن شعر:

نیست آینده تو

در کف دستانت

نیست حتي پيدا

طرحی از یک امید

جز سفر سوی قبر

نیست پیدا چیزی

و کمی هم تکرار

شب و روز و شب و روز

دست من را انداخت

گفت با طعنه تلخ

خواب، یار مرگ است

تو بهاری ای سبز

خیز ای دریا دل

که زمستان تو صدها سال است

نرسیده به بهار

پشت بهمن مانده

خنده پاک عمو نوروزت

و تو در خواب و خیالی برخیز

کار تو فریاد است

مرگ را آتش زن

دیو را بیرون کن

مرد هستی یا زن؟

ساحل این دنیا

نیست جای لنگر

یا سرافرازی کن

یا در این ره ده سر

گفتم ای تنها مرد

شاعر تنها گرد

تو بمان من رفتم

خانه ام را بشکن

می روم اینک من

مثل ققنوسی پاک

می روم تا ساحل

می روم تا دریا

می کنم آشفته

خواب شیطانها را

به خدا طوفانی در راه است

که به هم می کوبد

کشتی دزدان دشمن دریاها را!

غرق خرافات

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای غرق خرافات، ولایت شده دینت دنبال احادیثی، جعلی چو دویدی افسانه ز تاریخ، شده وهم و خیالت این قبر پرستی ها، سرمایه پستی آخوند به توجیه، تو را داد فریبت چون مرگ رسد آری، چشم توشود باز یک نکته بگویم، که بخندند خلایق قبر است تورا قبله، شرک است تورا راه توحید ندارید، شما قبر پرستان |  | اسلام سلام است، جنایت شده دینت ناراضی و کین توز، شکایت شده دینت چون عقل ندارید، حکایت شده دینت قرآن شده حاشیه، روایت شده دینت یک مشت خیالات، برایت شده دینت آن وقت بفهمی که، سزایت شده دینت در شرک و خرافات، عزایت شده دینت لعن است تورا شیوه، سعایت‌شده دینت ای غرق خرافات، ولایت شده دینت |

علی واقعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برعکس شیعیانش، قرآن امام او بود نامش علی، پیامش، توحید با عدالت کی‌قبر قبله‌اش بود؟کی‌سوی شرک میرفت؟ وقتی خراب می‌کرد، هرجا که قبر وبت بود توحید فکر او بود، الله ذکر او بود ای پیرو خرافات، با هر حدیث جعلی |  | خوش‌خلق وضد نفرین،وحدت پیام اوبود اخلاق نیک و عالی، تنها مرام او بود مست ازشراب توحید، لبریز جام اوبود چون ذکر قل هوالله، تنها پیام او بود اصحاب یاور او، سنت قوام او بود کی می رسی به او که : قرآن امام او بود |

آمـدنـد و بـه مـا ز ديـن گفـتـنـد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آمـدنـد و بـه مـا ز ديـن گفـتـنـد جـاي تبليـغ عشـق يــا ايثــــار دشمـن زنـده را رهــا کـردنــد جـاي فکـري بــراي آينـــــده جـاي فکـري بــراي ايـن دنيــا دشمـن زنــده را رهــا کــردند صبح تا شب ز مرگ دين خواندند خـودشـان، رهـزنان ديـن بـودند چـارده قـرن، صـد فـرقه شدند! خنـده دار اسـت دشمنـان ديــن ايـن خـوارج، بـه اسـم حـزب الله فکـر اينهـا شبيــه شيطـان اسـت گـوش خــرهــا به پاي منبرهــا نــام علامــه را عَلَـم کــردنـــد جــاي پــرداختـن به اصل دين مغـز اسـلام را تهــي کـردنــد بـــر شمـا در ستيـــز بـا اسلام ره بـه بيراهه مي برند ايـن قـوم وه چه شيطاني است اين افکــار فکـرشان، تيـره بـود و بيهـوده جاهلنـد و بــه نـام اهـل البيت سخـن عقـل را کفـن کـردنـد دوست چيـن و شوروي گشتند **هر چه دولت که کافر و گبر است** پشـت پـرده چـه کارها کردند |  | صبح تا شب، از آن و اين گفتند قصه هايي ز خشم و کيـن گفتند لعن و نفـرين بـه مومنيـن گفتند از گذشتــه بـه سوز ديـن گفتند از جهـان هـاي واپسـيـن گفتنـد لعـن و نفـريـن بـه مومنين گفتند خودشان، ترک علم و ديـن گفتند غـرب را دزد در کميـن گفـتنـد ديگران را چــرا لعيــن گفتنــد؟ سخنـانـي چــه آتشيــن گـفتنـد نــام خـود بـا خـدا قرين گفتند چهـره‌هـا نيـز اينچنيـن گفتنــد مفـت ديـدنـد و يــاسيـن گفتند پـوشـش جهـل را چنيــن گفتند چـارده قـرن، فـرع ديـن گفتند آن فقيهـان کــه اينچنين گفتنـد کـافران نيــز آفــريــن گفتنــد گـرچـه از رب العـالميـن گفتنـد گـرچـه بـا نـالـه اي حزين گفتند ذکـرشان را بـه قصد کيـن گفتند سخنـانـي بـه کفـر، عجين گفتند حرف احســاس را يقيــن گفتنـد تـَـرک اسـلام و مسلميـن گفتنـد بـا شمـا يــار و همنشيــن گفتنـد آمـدنـد و بــه مـا ز ديــن گفتند |

حُب بدون عمل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حب بدون عمل حب بدون عمل حب بدون عمل حب بدون عمل حب بدون عمل حب بدون عمل حب بدون عمل حب بدون عمل حب بدون عمل |  | شاكـي بـي مدعاست طبـل بـدون صـداست جمله خطا در خطاسـت دم پــا در هــواسـت مثـل نفــاق و ريـاست خواب و خيال و خطاست مـايــه شـر و بـلاسـت راحـتــي و ادعـاســت  فكـر سـراسـر خطاست |

حُب بدون معرفت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حب بدون عمل،‌ نيست برادر امان حب بدون شناخت، راه به جايي نبرد حب بدون عمل، پوچي و درماندگيست حب بدون عمل، خوب ولي آرزوست حب بدون عمل، شاه بدون سپاه حب بدون شناخت، شاكي بي مدعاست حيف كه بسيارداشت، ملت من انحراف |  | نيست تو را ياوري، غير عمل در جهان كشتي بي لنگر است، قايق بي بادبان مايه گنديدن است، پيكر بي استخوان خواب وخيالي خوش است، سودندارد بدان كاتب بي كاغذ است، قاضي بي پاسبان طبل بدون صداست‌، جسم بدون روان من چه بگويم از اين، درد بدون بيان |

زبان حال مداحان و وعاظ نادان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما براي اختلاف آمـاده ايـم مـا بـراي فصل كـردن آمـديـم مـا درون را ننگريـم و حــال را هر كه هر چيزي كه در تاريخ گفت چون خوارج، ديد ما گنجشكي است مـا ابـوجهليم در باطن چه سود؟ شد ابوجهل از شماها رو سفيــد زشتي خود را فرامش كرده ايـم جاهليت بـا تعصـب در عجـم! شد عرب از جاهليت چون رهـا دشمـن زنـده رهـا كرديم مـا ظلم اکنون را فرامش کرده ايم روي مشتي قصـه و افسانه مـا |  | نـــي بـــراي اتحاد آمــاده ايــــم نــي بـــراي وصـل كــردن آمـديم مــا بــــرون را بنگــــريم و قال را مورد تاييد مـا شد حرف مفت فكرهاي ما سياه و زشت و پـست نـام عـــلامـه نقـاب جهـــل بــود در جهالت بي گمان: هل من مزيـد؟ سـر بـه تـاريـخ عـربهـا بـرده ايـم شـــرم دارم از كتــــاب و از قلــم فـارس آمـــد انــدريـن وادي چـرا؟ سر بــه امـوات کسـان بـرديـم مـا سـر بـه تـاريـخ عـربها بـرده ايـم خلق را كـــرديــم هـي ديـوانه ما |

از توهم تا حقيقت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت شخصي: عمر بـود کـافـر غــاصـب بـــارگـاه خـلافــت قـاتــل فـاطمـه از سـر کيــن گفتم: اي دوست يک لحظه خاموش زيـــر تبليـغ مــداح، مـــُردي بـارگـاه خـلافـت، خيـال است حرف تـو کفر و وزر و وبال است مست مشتــي خيـالات خامي گـر عمـر يـا ابـوبکر، بـد بود همنشيـن علـي و مـحمـــد آفـريـن بـر محمـد از اينکار حـاصـل دستـرنـج محمــد بـَه بَـه از دست پرورده هايت حـاصـل سالهـا رنج احمــد گـر عمـر، قـاتـل فاطمه بُد كـه شود همسر قاتـل ام كلثوم؟ کـه دهد دخترش را به قاتل؟ عقـل تو دست مداح احمق گـر علـي بـود اول خليفـه در سقيفه که بودند؟ انصار مـدح آنهـا به قرآن نمودار در سقيفه كه بودند؟ انصار يكصد آيه به تمجيد اصحاب مدح آنها بـه قـرآن، نمودار جملگي كوردل، جمله بيمـار يك شبه ناگهان ضد قرآن؟ نيست اندر سقيفه روايــت نيسـت آنجا سخن از وراثت نه سخن از غدير است و بيعت نـه سخن از روايـات جعـلي بود علي مشورت ده به ظالم؟ نيست علامه، جهاله است اين مستمعهـاي تـو پـر جهـالت عقـل تـو بنـد قـلاده ها شد دور از واژه‌هــاي خــدا شد منطق و مدرکت، فحش و نفرين نــام خـود در تبـاهي نوشتـي حيف، چون راه تو راه شرک است در تعصب، نفهمـي حقيقــت جمله اصحاب جاهل، تو عالم مولوي جاهل است يا که سعدي؟ يـا کـه خيـام يـا ابـن سينـا؟ يا سنايي كه عارف ترين است؟ يـا شهاب الـديـن سهروردي؟ افتخـــار همـــه فخـر رازي شيعه شـاه عبــاس هستـي مي روي قعر دوزخ، عزيـزم دشمن روضه ام، دشمن جهل دشمـن منبـر و خود زني ها دشمن فـرقه بـازي، تعصب دوست عقل و تحقيق و فكرم دشمن جهل و خشم و دروغـم دشمن اشـك و رنـگ سيـاهم پيــرو راه پــاك نبـــــي ام چون عمر، ساده و رك و عاشق چـون علـي عـاشق اتحــادم چــون علي بـا خوارج بدم من خارجي كيست؟ ديد تك بعدي خـــارجي كيست؟ آدم احمق خارجي كيست؟ ديد گنجشكي دشمن شبهه مـردان احمـــق گـوش اينها به قرآن شده كـر پس رها كن كه اينها اسيرند چـون بميرنـد بيـدار گـردند چون قيامت شود، شرمسارند در سرت بـود فكـر شفاعت كـرد آخوند، گمراه و خوارت عقل را چون كه تعطيل كردي در پي نفس دون، چون دويدي |  | هـم حسـود و خشـن هـم مـزور دشـمـن اهــل و بـيــت نبـوت عـاشق تفــرقـه دشمـن ديــن در تعصب چـرا مـي زنـي جوش؟ زيـر تقليـد، چـون ره سپُــردي قصر و تخت و محافظ، محال است چونکه مبناش، وهم و خيال است اطلاعـــات تـــو چنـــد نــامي نـزد احمد کـه پــاک است رد بود قاتـل و ظالـم و غــاصب و بــد؟ همـنشينـان او زشـت و غــدار! عــده اي آدم ظـالـم و بــــد! جملـه شيطان صفت در نهـايت! عـــده اي آدم ظـالــم و بـد! ام کلثوم کـي همسـرش شـد؟ غـافـلي، غـافـل از لام تـا كـام عقـل شيعـه چـرا گشتـه زائل؟ حرف حق، تلخ شد تلخ شد حق کس نمـي رفـت انـدر سقيفــه در تخلف ز قـرآن، علمــــدار؟ ناگهان يك شبه مثل كفـــار؟ جمله بيمار دل، جمله مکــــار؟ آمده، شيعه خود را زده خـواب جمله بيعت شكن، جمله غـدار؟ جمله شيطان صفت، جمله مكار! ناگهان يك شبه اوج عصيان؟ نــه اشــاره به يك نيمه آيت از احــاديث پـوچ، از حماقت نـه ز آيـات قـرآن رحمــت نـه خبـر از احـاديـث فعلي ايکـه هستـي ابوجهل عالم سينه اش غرق بيماري کين خالي از دانش و در ضلالت بعد از آن مثل گرگي رها شد تـا دهـانـت به تکفير وا شد خشـم و اندوه بيهوده و کين فکـر کردي که ناف بهشتي واي بر آنکه با شرک پيوست کي رها مي شوي از ضلالـت؟ عـادلي تو، همـه خلق، ظالم يا که عطار شد شخص بعدي؟ يـا کـه زيـد آن شهيـد مصفا؟ يا غزالي كه او بهترين است؟ يك نفر را بگو گر تو مردي! پس بفهمي اگـر اهـل رازي از اباطيـل علامـه مـستــي مـن ز افکـار تـو مي گريزم دشمن مفت خورهاي نا اهل قصـه قهـر خـالـه زنـي ها دشمن جهـل، کينه، تقلب مثل يك روح بي كينه بكرم آيـه هــاي خـدا در فروغم عـاشق خنــده و نـور ماهم عــاشـق حـرفهاي علي ام چون ابوبكر، صديق و صادق دشمـن آدم بيـســـــوادم دشمـن آدم احمـقـم مـــن متعصب، هميشه سگ بعدي دشمـن انتقــاد و راه حـــق عـاشـق رنـگ مكروه مشكي جاهلان سبك عقل نـــاحق من چه گـويم ز دادار بهتـر؟ عاقبـت در جهـالت بميـرنـد مات و مبهوت زين كار گردند سوي دوزخ، همـه رهسپارند قعر دوزخ شدي جاي جنت! بُـرد آخـر، بـه دارالبــوارت مست صـدهـا اباطيل كردي جاي جنت به دوزخ رسيـدي |

مذهب ما

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مـذهب مـا شـده كينـه توزي مذهب كينه و غصـه و خشــم مذهب گوش، يعني كه اسمع مذهب گوش، يعنــي شنيدم مذهب آه و افسوس و غـصـه مذهب خمس، اين فرع بي اصل جــاي فكـر و تعقـل، تعبــد مـذهـب ســاز ناساز در دين كينـه از روي يـك مشت قصه مــذهب دشمنـي بــا تسنن مـذهـب داد و فرياد و توهين مثـل طـوطـي سـزاوار تقليد مذهب نـذر و اميــد واهـي مذهب كينه توزي و نفريـن غصـه از قصـه هايي نديده مذهب جعل و تاويل و تحريف مـذهب شك و ترس و تقيه مـذهـب بـا صحابـه تبـري بـا همـه اهـل عالـم، تولي مذهـب منبـر و خود زني ها دشمني روي دعـواي مـرده خالي از ذره اي فكر و تحقيق سفسطه مغلطه يا كه توجيه مــذهب انتظـار و تقيـــه مذهب جاي قرآن : مفاتيح جاي مسجد به تكيه رفتن خر شدن پاي منبر چه آسان مـذهب قبـه و قبـر و گنـبد يـا علم يـا كتل يا كه زنجير اي مقلد تو تقليد مـي كـن شك نكن، شك سرآغاز كفر است پيشـواي جهنـــم شمــاييد دين الله، شيرين و خوش بود طرز فكر شما چون خـوارج منشـاء ديـن گريزي شماييد دوست كـور و نـادان شماييد دوست خر، چنان ضربه اي زد |  | داستـان غـم و تيــره روزي مذهب گوش نه، مذهب چشم  مذهب چشم، يعني كه اقراء مذهب چشم، يعني كه ديدم بهر چه؟ بهر يك مشت قصه صيغه اين فصل تاريك بي وصل جـاي تحقيق،‌ تقليد، لابـــد دوري از مسلمين، ‌لعن و نفرين مثل كودك ز هر قصه غصــه  مـذهـب ديـن، بـراي تفنن عاشـق قبر و زاري و تدفيـن مثل خـر هـر چه گفتند تاييد جـاي رفتـن بـه راهي الهي غصه از قصـه هايي دروغين نـه كسـي ديده و نه شنيده مذهب مدح و تكفير و تعريف مـذهب مرگ و حدس و بليه بـا يهـود و مسيحـي تـولي بـا هر آنكس كه سني تبري قصه قهـر خـالـه زنـي هـا آن هم از قصه اي خاك خورده زير صد گونه تبليغ، تحميق در فرار از حقيقت به هر تيه زيـر هـر ظلـم و رنج و بليه شرك را جاي الله، ترجيح ديـن و اسلام بـر باد دادن رايگان دين و ايمان به شيطان مهر و تسبيح و اذكـار بي حد يا كه بر فرق سر تيغ شمشير هر چه گفتيم تـاييد مـي كـن گرچه آخوند، خود، راز كفر است ديــن الله را سـ‌‌‌َـم شمــاييد طرز فكـر شمـاهـا ترش بود احمقانـه، ولـي گشتـه رايـج بدتـريـن نـوع از هـر بلاييد بهترين يـار شيطـان شماييد كـز سپـاه مغـول بـر نيـامد |

گفتگوي واعظ و عارف

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واعظي گفتـا كـه ايمان تـو كـو؟ گفت دوري از حقيقت، بـازگـرد گفت تـوبـه كـن بيا دنبال مـن گفت در تكيه جايت خالي است گفت پاي منبر من نكته هاسـت گفت قرآن را كنم تفسير، مــن گفت دوره كن مفاتيح الجنــان گفت شاد و خرمي اي دوزخي گفت اجبـاراً بيـا سـوي بهشت گفت دلهـا مـوم افسـون مننـد گفت مستـي بـوسه بـر رويم نزن گفت مستـي غـافلـي، هوشيار شو گفت بــايـد تـا مجـازاتـت كنم گفت خلقـي را هـدايـت كـرده ام گفت دلشوره زدي در جـان مــن |  | گفتمـش آنجا كـه حرف زور نيـست گفتمش راه حقيقت، دور نـيست گفتمش افسوس، چشمم كـور نيست گفتمش تيـره است آنجـا، نـور نيست گفـتـمـش افسوس، زيرا ســور نيست گفتمش جهل و حقيقـت جــور نيست گفتمش مجنون نيم، مـاجـور نيـست گفتمش با غم كسي مسـرور نيست گفتمش در دين كسـي مجبـور نيست گفتمش نـيـشـت، كم از زنبورنيـست گفتمش مستيـم از انگـور نيـست گفتمش حرف خم و مخمور نيست گفتمش هنگام نفـخ صـور نيـست گفتمش صيـدي تـو را در تور نيست گفتمش حق، تلـخ باشد شور نيست |

مُحبان عمر و علي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مـن بـه محبـان علـي و عمـر دوستي صرف، خيالي است خام دوستـي صـرف نـدارد بهـــاء آن دو نفر دوست هم بــوده اند واي ز هـر قصه بي اصل و پوچ واي ز افسانـه خــالـه زنــي واي بــه انـديشه پيــرزنـي واي بر آن مجتهد كم ســواد بـي خبر از عاقبت رفتـه گان وحدت و توحيد، هدف بايدت |  | توصيه اي داشته ام بي ضرر معرفت و فهم، بـُود پـر ثمر دشمني صـرف نـدارد ضـرر واي ز هـر دشمنـي پـر خطر مـايـه انـدوه و جنايات و شر در خـور نقـالـي كـوي و گذر اي كه جواني، تو حذر كن حذر واي بـر آن پيـرو نادان و خر هم ز جهان هم ز خودش بي خبر اول هـر كـار، شـرف بـايدت |

شك كن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازجهل دور شـو، كـه اگرتـوچنين شوي ارباب دين بخون تو چون تشنه ميشوند پـايـان كارتقليد، اي‌دوست: دوزخ است علـم يقيـن و عيـن يقينـي رهـا كنـي |  | با پاكي و شرافت دانش قرين شوي اينجاست لحظه‌اي كه توداراي دين‌شوي تحقيق كن، كه لايق عـرش برين شوي تحقيق مـن، بخوانـي‌وحـق اليقيـن‌شوي |

روحاني شهر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روحاني شهر، مست از باده جهل در نيمه شب سياه شرك و كينـه مـن در عجبـم ز پيـروان اينـها نفريـن و سيـاهـي و عـزا و كينه افسوس كه شيطان زده بر گردنتان شيطانكهـاي مهـد فكـر پـوكـت |  | قومي ز پي‌اش روانه در جاده جهل بـي نور يقين، نهاده سجاده جهل هـر لحظه بـدون فكر، آماده جهل هستند عزيـزان به خدا زاده جهل افسار نگــون بختي و قلاده جهل هستنـد همـه از شكم مـاده جهل |

واعظ و مداح نادان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واعظ نادان، برايت خوشزباني كرد و رفت روح پاكت را دچار كينه بي جا نمود  واي بر عمر گرانقدري كه در باطل گذشت ناله و نفرين، غرور و خشم، جهل و تيرگي قصه‌هايي جعلي و افسانه‌هايي پوچ خواند اختلاف و كينه اندر امت احمد فكند در سپاه جهل، سردمدار راه كفر شد |  | بعداز آن مداح احمق،نوحه‌خواني كرد ورفت فكركردي روي منبر، نكته‌داني كرد ورفت واي بر آن پيرمردي كه جواني كرد ورفت روي ناداني و كينه، بدزباني كرد و رفت بيخدا شدچون كه باشيطان، تباني كرد ورفت درخيال‌خام خودچون‌روضه‌خواني كردورفت خانه تزويرها را پاسباني كرد و رفت |

اگر . . .

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| اگر شب تا سحر قرآن بخواني سپاه كفر را درهم بكوبي هر آنجا خواست پاي تو بلغزد بدون مسكن و مال و منالي سرايت كلبه اي خالي و كوچك شهادت را پذيرايي كني تو | |  | تمام روزها روزه بگيري شوي پيروز ميدان با دليري كني ياد خدا و سر به‌ زيري به زير پاي تو باشد حصيري غذايت تكه ناني و شيري به زَهري يا كه شمشيري و تيري | |
|  | ندارد ذره‌اي سود اي عزيزم اگر هنگام مردن، خر بميري | | |  |

بترس

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| از نعره هاي آدم غرق جنون بترس از آنكه زشت‌چهره‌تر ازديو شد نترس رنگ سياه، خون به دلت مي كند بدان شيطاني است رسم و ره مفتيان شهر گيرم كه تا كنون سر تو شيره مال شد زنهار، قصه ها نشود اعتقاد تو | |  | ازواعظي كه رفته پي چندوچون بترس ازآن كسي‌كه زشت‌شده ازدرون بترس از رنگهاي تيره‌تر از رنگ خون بترس از ديو جهل و نغمه روحانيون بترس بگذشت آنچه بود، عزيزم كنون بترس زين قصه‌هاي له شده اندرقرون بترس | |
|  | از ديو جهل و آدم مداح و حرف مفت از گريه و سياهي و فرياد و خون بترس | | |  |

دين الله

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| مذهب شيطان ز راه گوش بود واعظ تكيه مانند زنان چون خوارج، ديد او گنجشكي است آنكه ايمان تو را دزديد، او ملتي كه تابع احساس شد آدم كاري و دانا ساكت است من، ولي بسيار دارم غصه ها آنكه با افسانه ها دلخوش شده ديو را ديدم شبي با جهل گفت آنكه جاهل مي دود دنبال نفس مذهب ما مذهب افسانه هاست | |  | مذهب الله، عقل و منطق است غرق نفرين و عزا و نق نق است فكر اينها با حقيقت، عايق است بدتر از صدها هزاران سارق است حاكماني احمق و خر، لايق است آدم نادان و ابله، ناطق است كار من اي دوست، نزديك دق است دشمن عقل و دليل و منطق است دوستي ما ز عهد سابق است قاسط است وناكث است ومارق است  مذهب الله، عقل و منطق است | |
|  | مذهب ما مذهب گوش است و خشم مذهب حق، ضد اشك و هق هق است! | | |  |

دارم درون سينه ز اندوه آهها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دارم درون سينه ز اندوه، آهها از سرزمين جهل، گذشتم به نور علم با رند و مست و عاشق و ديوانه وگدا زين زندگي مسخره اين شبهه مردها از كشوري كه پرشده است از خرافه‌ها از ملتي كه يخ زده و بي تفاوت است از مردمي كه در پي افسانه ها شدند خورشيد، روشني‌ندهد شخص كور را حتي گريخت عيسي از جمع احمقان خاموش‌باش، مرگ تورا حكم مي‌كنند |  | جانم فداي قافله بي پناهها رفتم هزار مرتبه از كوره راهها راحت ترم ز مجمع ظاهر صلاحها با اين صوابهاي خنك، اين گناهها از مذهبي كه پر شده است از الاهها غمگين نشسته در كفني از سياهها با اعتقادهاي سبكتر ز كاهها بيهوده است جهد من و شاهراهها اينان که مي روند به سوي تباهها فريسيان احمق سطحي نگاهها |

اي كه با ياران پيغمبر بدي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اي كه از روي تعصب آمدي اعتقادات تو روي قصه هاست در قيامت رو سياه و شرمسار روي حرف يكسري مداح خر موجب اسلام تو فاروق بود مثل شيطان مي شوي تو دوزخي |  | اي كه با ياران پيغمبر بدي آزمايش گر شود راحت ردي نا اميد از رحمت و از احمدي آتش كينه چرا بر جان زدي؟ از حسودي تهمت و بهتان زدي رانده و مطرود نور ايزدي |

كار جاهل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كار جاهل، نگاه است و تقليد هر چه بشنيد، بي شك پذيرفت رفت، گمراه در راه اجداد بست، چشم خرد بر حقيقت جاي قرآن، مفاتيح را خواند جاي مسجد، به تكيه ها رفت پاي منبر نشست و چه آسان عاشق كينه و خشم و نفرين |  | هر چه گفتند، تسليم و تاييد هرچه را ديد، بي شك پسنديد كرد، بدبختي خويش تجديد حرف حق را چو بشنيد، خنديد جاي تحقيق، تاييد و تقليد غرق شد در تباهي و ترديد رفت از روح او نور توحيد در پي گريه و اشك و ماتم |

با جهالت برو تا جهنم

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| عاشق قصه هايي خيالي دشمني هاي پوسيده و پوچ ذهن تو خالي از عقل و تحقيق عاشق رنگ مكروه تيره دوست داري هميشه بگريي مثل زنها گرفتار كينه پايه اعتقادات تو شد زير فرهنگ ناداني و مرگ | |  | داستانهاي بس ايده آلي دوستي هاي بي جا و خالي فكر تو خالي از هر سئوالي هر چه كه هست در آن ملالي دوست داري هميشه بنالي آنكه او هست شبه رجالي  قصه هايي ز راوي غالي مي شوي دفن، آرام و كم كم | |
|  | با جهالت برو تا جهنم | | |  |
| تا كجا بند تقليد هستي؟ غرق درياي شركي چه حاصل از اباطيل علامه مستي مثل اجداد، مقبول شيطان مست يك مشت، افسانه گشتي حرف حق را شنيدي ولي حيف در تعصب شده قلب تو سنگ خوردي از ميوه جهل و ناچار | |  | مي وزد باد و تو بيد هستي فكر كردي كه توحيد هستي در پي رد و تاييد هستي آخر سال، تجديد هستي خام يك مشت، اميد هستي مثل آنكس كه نشنيد هستي فارغ از شك و ترديد هستي نيستي در خور نام آدم | |
|  | با جهالت برو تا جهنم | | |  |
| نا اميدم از اين مردم غم شبه مردان نادان و احمق شبه اسلامهاي خوارج مثل انعام يا كمتر از آن عاشق وردهاي مفاتيح ظاهر حرفها آب زمزم جاي الله در پيشگاهِ راه تو كج ترين راه باشد | |  | خسته از اشك و زاري و ماتم شبه زنهاي بيچاره و كم شبه علامه هاي مؤمم ديو جهلند چون شبه آدم در بهشت است گويي مسلم باطن كارها آتش و سم قبه و قبر، شد گردنت خم رو به دوزخ به صف مقدم | |
|  | با جهالت برو تا جهنم | | |  |

آخوند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خسته شد ملت از حال آخوند مسخ شد آیه های خدا از سال گرگ است تقویم امسال عین کفر است اقوال این مست تو برو کار کن ای برادر جور بی حالیش را کشیدند ای بسیجی به روز قیامت پاک کن ای خدا کشورم را کل دریای مازندران رفت کی شود پر ندانم از این نفت حد پایان ندارد بدانید ملت شیر و خورشید افتاد حرف حق را نگردد پذیرا جز دروغ و خرافه نبینی در جدال است با اهل سنت بی گمان حرف حق و شجاعت حال ما را گرفت این تبهکار زرق و مکر و فریب و ریا بود ذهن شیطان دون هم ندانست جیب من، جیب تو، کی گشادست زیر روسیه و چین شده پهن در قیامت ببینی که شیطان با نوکش بیضه دین شکسته توبه و عذر خواهی نبینی شانس دارد عجیب این تبهکار دیدم ابلیس هنگام چینش رفت اسلام از کشور ما نیست در ذات اسلام عیبی کی رها می شود ای خداوند |  | از تمامی اعمال آخوند آن احادیث پر قال آخوند یا به دیگر زبان سال آخوند عین شرک است افعال آخوند خمس مالت شود مال آخوند آن مریدان فعال آخوند زیر باری و حمال آخوند از تمامی عمال آخوند از زد و بند و اهمال آخوند آن شکمهای چون وال آخوند آرزوها و امیال آخوند مثل بره به چنگال آخوند آن سر بی مخ و کال آخوند تا که وا می شود گال آخوند ذهن بیمار و دجال آخوند بشکند یال و کوپال آخوند پس بگیریم ما حال آخوند تا به حافظ زدم فال آخوند تا کجاهاست آمال آخوند مال من، مال تو، مال آخوند پاچه خواری و دستمال آخوند بر صراط است حمال آخوند جای آن بر پر و بال آخوند زان زبان به حق لال آخوند بس بلند است اقبال آخوند در کفش داشت غربال آخوند تا وطن گشت اشغال آخوند  هست اشکال، اشکال آخوند  ملت ما ز چنگال آخوند |

تقلید و جهالت

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| تقلید و جهالت همه جا درد سر ماست آتش زدن پرچم و سر دادن فریاد | |  | در هر طرفی فتنه و شر زیر سر ماست  سر شاخ شدن با همه تنها هنر ماست | |
|  | انگار که دستان خدا روی سر ماست | | |  |
| تا دست ولایت به سر ماست ذلیلیم دنباله رو و تابع شیطان رذیلیم | |  | گر دست خدا بود همه پاک و خلیلیم هر نطق شما مایه شر و ضرر ماست | |
|  | انگار که دستان خدا روی سر ماست | | |  |
| این سایه شیطان است نه دست خداوند در کشور مشرکها بی مثل و بدیلیم | |  | در جهل و خرافات شده دین تو در بند اندر سر هر ملت ترس از خطر ماست | |
|  | انگار که دستان خدا روی سر ماست | | |  |
| یا رب تو ببخشای که این قوم جهولند باطن همگی بچه ظاهر همه غولند | |  | از فتنه آخوند همه زار و ملولند بدبختی ماها همه از گوش کر ماست | |
|  | انگار که دستان خدا روی سر ماست | | |  |

شد قيامت، امامت نيامد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در سرت جز جهالت نيامد شد قيامت، امامت نيامد آفتابي ز دانش در آمد در پي جهل و تقليد و تكرار اي برادر خودت فكر خود باش گيرم آيد اگرچه خيال است هست قرآن امامي كه زنده ست عاقبت جز ندامت نماند خوب باش و ز اوهام شو پاك عقل و ادراك داري به پاخيز در دلت جز عداوت نماند |  | شد قيامت، امامت نيامد[[67]](#footnote-67) در سرت جز خلافت نيامد عمر جهل و جهالت سر آمد شيعه شد در جهالت سر آمد  شد قيامت، امامت نيامد  باز سودي به حالت ندارد نه امامي كه افسانه آمد نیست جز شر برایت پیامد قعر دوزخ رود نيت بد  قبل از آني كه عمرت سرآيد شد قیامت، امامت نیامد |

**\*\*\***

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون امام شما غائب آمد رفت نائب به جايش فقيهي از فقاهت ولايت در آمد مطلقه شد ولايت چو شاهي زد عقبگرد جاي ترقي خشت اول كه كج رفت اين شد جاي قرآن مفاتيح آمد چون كه قرآن روايت زده شد اصل رفت و گرفتار فرعيم اصل توحيد باشد، كجائي؟ اين صفائي كه ديدي دروغ است مثل ترياك تخدير آني است مثل گوساله سامري بود تو مشو ايمن از مكر آخوند كرد آخوند گمراه و خوارت در پي نفس دون چون دويدي |  | خمس حاضر شد و نائب آمد آمد آنجا به شكل وقيحی چون زمان ولايت سر آمد ملت از چاله آمد به چاهي لنگ شد هر دو پاي ترقي تا خرافات مبناي دين شد نوبت رد و توجيه آمد عقل رفت و حكايت زده شد مثل خر زير آوار فرعيم قبر و گنبد ندارد صفائي ديو شرك است و افسار و يوغ است معجزه نيست اين امتحانيست با صدائي كه جادوگري بود مثل شيطان بود فكر آخوند بُرد آخر به دارالبوارت جاي جنت به دوزخ رسيدي |

علي يا شيعه؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شيعه گريه، علي لبخند شيعه مفتون رنگ سياه شيعه افسانه هاي پوشالي  شيعه احساس، علي فكر است شيعه توهين، علي آقا تقيه شيو‌ه دورويي هاست شيعه دنباله رو، علي تكرو شيعه بيچاره خرافات است شيعه نذر و علي عمل شيعه شِكوه علي تسليم تيغ شيعه بروي فرق خويش شيعه باطل، علي عادل |  | شيعه دوري، علي، پيوند علي اما سپيد مثل ماه علي اما حقيقتي عالي فكر او مثل روح او بكر است شيعه نفرين، علي والا علي اما صريح و رك و راست شيعه ها كينه جو، علي خوشرو علي اما شه مراعات است علي اصل و شيعه بدل شيعه خواري علي تكريم ذوالفقار علي است پيشاپيش شيعه جاهل، علي عاقل |

منش متعصبين

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون خوارج در تعصب سوختي پاسدار مكتب يك مشت دزد كينه جو و احمق و غالي منش عالم تو مثل احبار يهود كور خورشيدند خفاشان جهل |  | مثل غالي ها گناه اندوختي شير جهلند اين گروه زن به مزد تو كجايي چون علي عالي منش كر شوند اينها به هر عيسي سرود اين سبك عقلان و اوباشان جهل |

شرك و جهل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا چهره جهل را نشان خواهم داد يا ريشه شرك را مي خشكانم |  | يا راه به سوي كهكشان خواهم داد يا بر سر اين قضيه جان خواهم داد |

جهالت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نماز جاهلانه مثل بازيست چرا شيعه نمي خواهد بفهمد |  | نياز از واسطه يك حقه بازيست وضوي با جهالت، آب بازيست |

خوارج مثل حیوانند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوارج مثل حيوانند اي دوست خوارج دست شيطان داده افسار خوارج پشت دين و ريش و تسبيح خوارج فكر كرده عين حقند خوارج در تعصب رشد كردند سپيدي را بسي مكروه دانند خوارج عاشق رنگ سياهند خوارج مستحق لعنت حق خوارج غير آنچه دوست دارند مبادا از خوارج باشي اي دوست |  | حقيقت را نمي دانند اي دوست براه جهل آسانند اي دوست موجه يا كه پنهانند اي دوست ولي بدتر ز شيطانند اي دوست نمي‌ميرند سگ جانند اي دوست سياهي را نگهبانند اي دوست سيه كار و سيه بانند اي دوست براي اينكه شيطانند اي دوست كتابي را نمي‌خوانند اي دوست ز دين و عقل، خارج باشي اي دوست |

خوارج

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پشت نقاب دين شده پنهان، خوارجند حزب الله است انگار عنوان اين گروه در دستهايشان علم حب اهل بيت از كينه و تعصب اين قوم نابكار چون فكر مي كنند كه حقند و با خدا يك ذره احتمال خطا هم نمي دهند الله پرده ها زده بر گوش و چشمشان اينها خلاف خنده و آزادي و رفاه در هر لباس وملت وديني كه بوده اند احمق خوارجند، خرابي خوارجند |  | در كار دين و دنيا نادان، خوارجند اما بدان كه آيت شيطان، خوارجند اما خلاف مكتب ايشان، خوارجند ايران شدست كلبه ويران، خوارجند آدم كشند راحت و آسان، خوارجند فريسيان دشمن انسان، خوارجند پس غافلند از ره ايمان، خوارجند از آفتاب و نور گريزان، خوارجند مثل مصيبتند كه اينان، خوارجند خواري خوارجند و شيطان خوارجند |

و تمام است مرا با تو سخن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و تمام است مرا با تو سخن خبري نيست به جز ناله و آه خسته از اينهمه نامرديها غصه ما همه اش در تاريخ خنده ممنوع و عزاداري رسم در عمل دوزخ رنج است و ستم همه اش وعده و اميد و فريب گوسفنديم در اين راه سراب عمر تو مثل حبابي است بر آب |  | خبري نيست به جز مرگ و كفن اثري نيست ز آرامش و من مردم حيله گر عهد شكن وطن ما همه اش بيت حزن دين نمايش شده و حرف زدن در سخنراني جنات عدن همه اش صحبت پيروز شدن سر ما مي رود آخر از تن و تمام است مرا با تو سخن |

روز جزا

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| روز جزا كه شافع شيعه عمل بود درپيشگاه حق چو همه جمع مي‌شوند با فكرهاي تلخ تر از زهر شوكران اينها خوارجند كه از دين جلو زدند گمراه مي دود پي ارشاد ديگران شرك است راه مردم نادان و كم خرد | |  | چون بي‌عمل بودهمه چيزش بدل بود او بدترين خلق ز كل ملل بود پنداشته كه ماحصل او عسل بود افسوس زان نگاه كه در جهل حل بود مانند آن طبيب كه يك عمر كل بود جاي عمل تمام وجودش امل بود | |
|  | اينجا هزار فرقه و صدها گروه شرك اينجا هزار قدرت و چندين دول بود | | |  |

شكوه علي از مدعيان حب او

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| چيزيست در دلم كه نه تغيير مي كند فرياد مي شود كه بجوشد ز دل ولي تنهاييم بزرگترين، پادشاهيست من را هزار جهل، گريبان گرفته اند چيزيست در نهاد من اي كوه سربلند توحيد ناب مي شوم و آب مي شوم انگار، عشق دارد تفسير مي شود افسوس از حماقت آنكس كه بعد من | |  | من را به سوي مرگ، سرازير مي كند چون عقده در فضاي گلو گير مي كند دل را براي حادثه ها شير مي كند من را هزار فاجعه تقدير مي كند چون غده تير مي كشد و پير مي كند انگار، زهر دارد تاثير مي كند هر چند ديو دارد تزوير مي کند راه مرا تعصب و تعبير مي کند | |
|  | فكريست در سرم كه نمي آيدم به لب چيزيست در دلم كه نه تغيير مي كند | | |  |

خداحافظ

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| خدا حافظ ای کشور لعنتی خرافات می ریزد از کوی تو تمامی بدبختی ما ز توست اگر مام میهن شود بی پدر ولی هر خری می زند دم ز تو ز دیدار تو خون شده این دلم چرا مثل خر می کنید انقلاب زیاراتتان مملو از لعنت است | |  | پر آشوب بوم و بر لعنتی به همراه هر باور لعنتی تو ای نفت، ای گوهر لعنتی نگویم به او مادر لعنتی هزاران هزار انتر لعنتی تو نادان کور و کر لعنتی شماها در این خاور لعنتی برای همین آخر لعنتی | |
|  | خدا حافظ ای رهبر کور دل خداحافظ ای اکبر لعنتی | | |  |

جمهوري قُلابكي

جمهوری قلابکی، دارد سقوط می کند

این اقتدار آبکی، دارد سقوط کند

مهدی موهوم شما، آخر نمی آید ولی

بنیادهای آهکی، دارد سقوط می کند

این بچه شیطان ریا افتاده از مرگ و عزا

مانند کاهی طفلکی، دارد سقوط می کند

کار بسیجی مظلمه باتوم و اشک آور قمه

آخوند با هر مسلکی، دارد سقوط می کند

سهم امام و روضه ها، بیکاره های حوزه ها

خمس و زکات قلکی، دارد سقوط می کند

از امر منکرهایتان، از نهی معروف شما

این امر و نهی سیخکی، دارد سقوط می کند

از بوق تبلیغ شما، شد مثل طوطی فکرما

این خط دهی زورکی، دارد سقوط می کند

ساز مخالف شد هدف، آمد فساد از هر طرف

آری نظام جلبکی، دارد سقوط می کند

حق آید و باطل رود، پای شما در گل رود

اندیشه شیطانکی، دارد سقوط می کند

اندیشه های آبکی، تحلیلهای یخمکی

آن شیخ ریش و پشمکی، دارد سقوط می کند

باد هوا شد وعده ها، خاموش شد آن نعره ها

جمهوری قلابکی، دارد سقوط می کند

كشورم را ....

كشورم را خراب مي بينم

ملتم غرق خواب مي بينم

مردمم خوش خيال مي باشند

نقشه ها را بر آب مي بينم

مال را منتهاي آمال

عشق را توي خواب مي بينم

من خرابي دين مردم را

ناشي از انقلاب مي بينم

من وجود تو را اي آخوند

مرگ اسلام ناب مي بينم

من ظهور و قيام منجي را

يك دروغ، يك سراب مي بينم

من به راه خدا كه آسان است

واسطه، سد و باب مي بينم

كشتي اقتصاد نفتي را

غرق در منجلاب مي بينم

همه جا را خراب بي نظمي

همه جا اضطراب مي بينم

از براي چپاول و غارت

چين و روس، پا ركاب مي بينم

هر كجا دزدي و خيانت شد

دست عاليجناب مي بينم

عدل را از اصول شيعه

ظلم را بي حساب مي بينم

هر كسي نغمه مخالف زد

گردنش در طناب مي بينم

كار صنعت شكسته تحريم

شورش و اعتصاب مي بينم

مصلحت را چماق مي كوبند

كار بد را ثواب مي بينم

عكس آقا به ماه و ملت را

غرق رنج و عذاب مي بينم

چونكه قرآن هميشه متروك است

كشورم را خراب مي بينم

سرود ملي انجمن پويندگان راه شرك

من گوش، جز به نغمه باطل نمي كنم

جز كفر و شرك، چيزي حاصل نمي كنم

نادانم و مقلدم و در مسير جهل

هرگز سئوال، از آدم عاقل نمي كنم

طعم هواي نفس، چه شيرين و جالب است

من گوش، جز به خواهش اين دل نمي كنم

اندر قفس، محقق يكسو نگر منم

هي با توام، نگاه كنم، گل نمي كنم

در حالت تقيه، چو روباه مي رسم

هرگز غلاف توطئه، حامل نمي كنم

مي ترسم از حقيقت و خفاش وار من

در سرزمين خورشيد، منزل نمي كنم

هرگز كتاب و حرف مخالف نخوانده ام

خود را دچار معضل و مشكل نمي كنم

در راه جهل، مي دوم آسان و چارنعل

دل را ز فكر باطل، حائل نمي كنم

دكان دين فروشي و تقليد دائر است

پس چاره اي به حل مسائل نمي كنم

با منتهاي آمال، اندر بحار شرك

انديشه از خرافه غافل نمي كنم

تا هست كربلا و مفاتيح سرخوشم

قرآن و كعبه چيست؟ حاصل نمي كنم

در قلب سنگ من، نرود آب علم و دين

دل را به غير بدعت، مايل نمي كنم

هنگام شك و ترديد، من نفي مي كنم

در اينچنين مواقع، دلدل نمي كنم

من جز حديث غالي، باور نمي كنم

من، گوش، جز به نغمه باطل نمي كنم

رنگ سياه رنگ عشقه!!

علامت غم و ويرانيَست رنگ سياه

نشانه بد نادانيَست رنگ سياه

براي قوم خوارج چه رنگ زيباييست

بله تهاجم شيطانيَست رنگ سياه

قرين غصه و اندوه و ضجه و آن است

خلاف شادي و شادمانيست رنگ سياه

نقاب چهره تزوير در نفاق و كين

عذاب دوزخ جاودانيست رنگ سيا ه

به هيچ حالت و نوعي ندارد استحباب

كه ننگ مكتب انسانيست رنگ سياه

سفيد باش به فكر و به جامه و به جهان

كه شر و نكبت شيطانيست رنگ سياه

براي اينكه به سنت نبوده اين شيوه

خلاف رسم مسلمانيست رنگ سياه

چقدر روشن و سادست بيت آخر من

جهان تيره ظلمانيست رنگ سياه

اسلام ناب آخوندي!!

اسلام، خراب است از واسطه و باب

ملت، همه نادان، حكام، همه خواب

ويران، شده قرآن، از نقل روايت

از اينهمه توجيه، از اينهمه آداب

سنت، شده يك وهم، در پيچ و خم فقه

در تاب و تب عرف، از واسطه و باب

توحيد شده شرك، در سايه مرقد

تو غافلي از رب، دلبسته به ارباب

در كوي خرافات، فكر تو شده مسخ

عمرت به فنا شد، عاقل شو و بشتاب

تقليد، تو را برد، تا قعر جهنم

آهسته و كم كم، بي علت و اسباب

توحيد يا شرك؟

با ملتي كه خواب، توحيد را چه كار؟

با مذهب خراب، توحيد را چه كار؟

با گوشهاي كر، اين حرفها چه سود؟

با كور آفتاب، توحيد را چه كار؟

تغيير قوم هست، آغاز هر صلاح

در زهر انقلاب، توحيد را چه كار؟

اعدام يا ترور، محصول شورش است

با ترس و اضطراب، توحيد را چه كار؟

از باب و واسطه، شد دين تو خراب

اندر حضور باب، توحيد را چه كار؟

چون شرك خالص است، افكار زشت تو

در اين خلوص ناب، توحيد را چه كار؟

ويرانه شد دلت، از ظلم ظالمان

با اين دل كباب، توحيد را چه كار؟

در روز واپسين، با كوله بار شرك

مي آيد اين خطاب، توحيد را چه كار؟

با گنبد و ضريح، با قصه و فريب

با رنگ و با لعاب، توحيد را چه كار؟

**پایان**

1. چفیه: پارچه ای که حزب اللهیان و بسیجیان و حامیان ولایت فقیه به گردن خود می اندازند. [↑](#footnote-ref-1)
2. روزنامه کیهان و گردانندگان احمق و خرافی آن، در حمایت از نظام ولایت و حزب گمراه و منحرف خویش هرگونه چرند و مزخرفی را انتشار می دهند و نسبت به گروههای مخالف، بسیار متعصب هستند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - عکس خمینی در جریان مخالفتهای باندهای سیاسی، در خیابانی پاره شد و فیلم آن منتشر گردید و باعث جنجال فراوانی شد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - جناب خمینی در اولین سخنرانی خود در بهشت زهرا تاکید کرد که آب و برق و اتوبوس مجانی خواهد شد!! [↑](#footnote-ref-4)
5. مهدی دانشمند آخوندی رافضی و اهل اصفهان که در تعصب و بی شعوری و بی تربیتی نظیر ندارد و بر بالای منبر خود انواع دروغ و خرافات را به خورد مردم می­دهد و اهل سنت و شیخین را حرامزاده می خواند، آری این است نتیجه و ثمره ولایتی که شیعه از صبح تا شام در بوق و کرنا می کند، البته جناب دانشمند احمق بوده و عقایدش را بر زبان آورده، ولی بقیه ایشان زیرک بوده و حفظ ظاهر می کنند و بالای منبر و مقابل رسانه ها چیزی نمی گویند. [↑](#footnote-ref-5)
6. می گن: می گویند [↑](#footnote-ref-6)
7. میشن: می شوند [↑](#footnote-ref-7)
8. فرشتن: فرشته هستند [↑](#footnote-ref-8)
9. پوشالین یعنی پوشالی هستند و همینطور خالین یعنی خالی هستند [↑](#footnote-ref-9)
10. گر: بدون موی سر، طاس ، کچل [↑](#footnote-ref-10)
11. آدم لختی: آدم لات و بی سر و پا و عربده کش، دارای فساد و اخلاق منحرف [↑](#footnote-ref-11)
12. دینو: دین را [↑](#footnote-ref-12)
13. ملعبه: بازیچه [↑](#footnote-ref-13)
14. نمیشه: نمی شود [↑](#footnote-ref-14)
15. نگین: نگویید [↑](#footnote-ref-15)
16. نکون: نکن [↑](#footnote-ref-16)
17. شوما: شما [↑](#footnote-ref-17)
18. مثل همن: مثل یکدیگرند [↑](#footnote-ref-18)
19. انرژیمون هسه شد: انرژی ما هسته ای شد [↑](#footnote-ref-19)
20. گشنه: گرسنه [↑](#footnote-ref-20)
21. بده: بد است، دشمن است [↑](#footnote-ref-21)
22. دلدون: دلتان [↑](#footnote-ref-22)
23. چی چیس؟ : چی چیز است؟ [↑](#footnote-ref-23)
24. پدر سوختگیس: پدر سوختگی است، یعنی حقه بازی است [↑](#footnote-ref-24)
25. براتون: برایتان [↑](#footnote-ref-25)
26. اسخون: استخوان [↑](#footnote-ref-26)
27. قصه هاس: قصه ها است [↑](#footnote-ref-27)
28. بقیعه: بقیع است [↑](#footnote-ref-28)
29. بوخون: بخوان [↑](#footnote-ref-29)
30. آباد کونین: آباد کنید [↑](#footnote-ref-30)
31. بقیعن: بقیع است [↑](#footnote-ref-31)
32. اند: آخر [↑](#footnote-ref-32)
33. خوارجن: خوارج هستند [↑](#footnote-ref-33)
34. گروه کاوه: گروهی رافضی در اصفهان که در تعصب و خشکه مقدسی و حماقت نظیر ندارند، آری وقتی آخوندها و الگوهایی چون جناب مهدی دانشمند بر بالای منبر، اهل سنت را حرامزاده می خواند، بنابراین شکل گیری چنین گروههایی نیز عادی است. [↑](#footnote-ref-34)
35. کوند: کند [↑](#footnote-ref-35)
36. حکومتو: حکومت را [↑](#footnote-ref-36)
37. نیشسته: نشسته [↑](#footnote-ref-37)
38. شیکسته: شکسته [↑](#footnote-ref-38)
39. کوجا: کجا [↑](#footnote-ref-39)
40. نکونین: نکنید [↑](#footnote-ref-40)
41. سرک نکش: فضولی نکن [↑](#footnote-ref-41)
42. می خاد: می خواهد [↑](#footnote-ref-42)
43. بومونی: بمونی [↑](#footnote-ref-43)
44. البته متذکر می شویم که خوارج، خرافات روافض را ندارند و تنها در تعصب و خشک بودن مانند حزب اللهیان رافضی هستند و حتی خوارج امروزی بسیار معتدل شده اند و مثل گذشته دشمن علی نیستند. بنابراین در اینجا از خوارج محترم از بکارگیری این کلمه عذرخواهی می کنم. [↑](#footnote-ref-44)
45. پرسه: گشت و گزار [↑](#footnote-ref-45)
46. اونو: آنرا [↑](#footnote-ref-46)
47. می بندن: می بندند [↑](#footnote-ref-47)
48. پاش: پاها، پاهایش [↑](#footnote-ref-48)
49. روش: روی آن [↑](#footnote-ref-49)
50. بسه شد: بسته شد [↑](#footnote-ref-50)
51. سنیای: سنیان، اهل سنت [↑](#footnote-ref-51)
52. می افتین به فس و فس: می افتید به بیچارگی و در به دری [↑](#footnote-ref-52)
53. دینیس: دینی است [↑](#footnote-ref-53)
54. آدمای: آدمهای [↑](#footnote-ref-54)
55. مونده: مانده [↑](#footnote-ref-55)
56. جوونا: جوانها [↑](#footnote-ref-56)
57. زیمین: زمین [↑](#footnote-ref-57)
58. گمون کنم: گمان کنم [↑](#footnote-ref-58)
59. آسمونا: آسمانها [↑](#footnote-ref-59)
60. مثی: مثل، ماننده [↑](#footnote-ref-60)
61. کارای شیعه: کارهای شیعه [↑](#footnote-ref-61)
62. چقده: چقدره، چه اندازه [↑](#footnote-ref-62)
63. برسین: برسید [↑](#footnote-ref-63)
64. بسازن: بسازند [↑](#footnote-ref-64)
65. سنیس: سنی است، کافر حربیس: کافر حربی است. [↑](#footnote-ref-65)
66. میشین و میرین: می شوید و می روید. [↑](#footnote-ref-66)
67. امامت نیامد: امام تو نیامد [↑](#footnote-ref-67)